

بررسی و تحلیل مولفه‌های گروتسک در «بوف کور» صادق هدایت

زکیه رشیدآبادی

دانش‌جوی دکترا، مدرس دانش‌گاه فرهنگیان، پردیس شهید هاشمی‌نژاد مشهد.

سهیلا مبارکی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.

امیرحسین آریان

دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، گروه ادبیات فارسی، زنجان- ایران.

چکیده

گروتسک پدیده‌ای است در هنر که در قرن شانزدهم میلادی در ادبیات فرانسه ظهور می‌کند و آغازگر شیوه‌ای در داستان‌نویسی می‌شود. گروتسک به نوعی توصیف، صحنه یا داستانی گفته می‌شود که در آن قطب‌های نامتجانس، در شکلی غیرعادی، زشت، مضحک، مهوع و ترس‌ناک در کنار هم قرار می‌گیرند، باهم به سازگاری می‌رسند و در هم می‌آمیزند تا نشان دهند زندگی تا چه حد ماهیت توأمان تراژیک و کمیک دارد. گروتسک از این نظر که نوعی تمسخر فیلسوفانه‌ی ناهنجاری هاست کارکردی شبیه به طنز دارد. صادق هدایت نیز در **بوف کور** برای ایجاد فضای تراژیک و کمیک از مؤلفه‌های گروتسکی بهره برده است. درون‌مایه‌های گروتسکی در این داستان را می‌توان نشأت گرفته از اوضاع متزلزل سیاسی اجتماعی دوره‌ی پهلوی دانست. **راوی بوف کور** در هر دو بخش از داستان، دچار ناهنجاری‌های روانی و جسمی است، از فضایی تاریک، مهوع و ترس‌ناک سخن می‌گوید، و به دلیل عقده‌ها و حقارت‌هایش محبوب خود را می‌کشد. این اثر سورئالیستی آمیزه‌ای از مشاهدات و رویای خواب و بیداری، حقایق غیرمتعارف و حرکت کردن در جهان تاریکی‌ها و نزدیک شدن به آشیانه روح و سخن گفتن از ابهام آن است. این پژوهش با روشی توصیفی-تحلیلی به شناخت و بررسی مفاهیم گروتسک و‌های آن در داستان **بوف کور** می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات داستانی، **بوف کور**، صادق هدایت، گروتسک.

۱–مقدمه

گروتسک (Grotesque) پدیده‌ای است که پیشینه‌ی آن به غرب در نخستین سال‌های مسیحیت می‌رسد. این واژه‌ی ایتالیایی نوعی سبک، مفهوم و اصطلاح در مجسمه‌سازی، نقاشی، معماری، هنرهای نمایشی، زیبایی‌شناسی و ادبیات به شمار می‌آید. گروتسک در قرن شانزدهم میلادی در ادبیات فرانسه ظهور می‌یابد و علاوه بر شعر، ادبیات داستانی را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در ادبیات داستانی «گروتسک به نوعی توصیف، صحنه یا داستانی گفته می‌شود که در آن قطب‌های نامتجانس، در شکلی غیرعادی، زشت، مضحک، مهوع و ترسناک در کنار هم قرار می‌گیرند، باهم به سازگاری می‌رسند و در هم می‌آمیزند تا نشان دهند زندگی تا چه حد ماهیت توأمان تراژیک و کمیک دارد.» (اصلانی، ۱۳۸۵، ۲۰۶) در گروتسک، ناموزونی، ناهم‌خوانی و مسخرگی دنیای واقعی خارج از ذهن با طنز و ترس به تصویر کشیده می‌شود که غیر قابل برگشت، با اغراقی ناخوشایند و هم‌زمان انزجار آمیز و خنده دار است. در واقع گروتسک نوعی تمسخر فیلسوفانه‌ی ناهنجاری‌هاست.

صادق هدایت (متولد ۱۲۸۰) از نویسندگان معاصر ایرانی با آثاری شاخص است. بوف کور یکی از آثار سوررئالیستی و مشهور اوست که در خلق آن از شیوه‌ی گروتسک بهره برده است. فضای داستان در **بوف‌کور**، هولناک و همراه با تاریکی و ظلمت است و گاهی رگه‌هایی از روشنایی در آن دیده می‌شود. درون‌مایه‌های گروتسکی در این اثر را می‌توان نشأت‌گرفته از اوضاع متزلزل سیاسی و اجتماعی دوران پهلوی دانست. در این داستان وجود مؤلفه‌های گروتسک مانند فضای مهوع و مخوف، شخصیت‌هایی که دارای ناهنجاری‌های جسمی و روانی هستند و هم‌چنین وقوع حوادث پرکشمکشی که ماهیت تلخ و مصیبت‌بار زندگی را به نمایش می‌گذارد سبب می‌شود که **بوف کور** در رده‌ی آثار گروتسکی قرار گیرد.

در این مقاله، مؤلفه‌های گروتسک در داستان **بوف کور** و رابطه‌ی آن با جنبه‌های سوررئالیستی در داستان **بوف کور** بررسی و تحلیل می‌شود و نمونه‌هایی از متن نیز ارائه می‌گردد.

در زمینه گروتسک تحقیقات انجام شده عبارتند از؛ **تلفیق احساسات ناهمگ ون و متضاد طنز گروتسک در و مطایبه** از فاطمه تسلیم جهرمی و دکتر یحیی طالبیان، و . . . اما بوف کور صادق هدایت از نظر گروتسک مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲– بحث و بررسی

۲–۱– بوف کور صادق هدایت:

داستان **بوف کور**، شاخص‌ترین اثر صادق هدایت، نویسنده و نخستین مترجم و با قریحه‌ی آثار نویسندگان نوآور اروپایی در ایران است. هدایت، **بوف کور** را در سال ۱۳۱۵ به رشته‌ی تحریر در آورده است. این داستان قوی‌ترین، مشهورترین و نخستین اثر اوست که به زبانی دیگر ترجمه و این ترجمه پس از مرگش به چاپ رسیده است. وی این اثر را با اقتباس و تأثیرپذیری از آثار مختلف داستانی و سینمایی غربی نگاشته است.

بوف کور «تکرارهایی دارد که چون ملودی و درد مکرر یک آشنا همواره غریب و تازه است و در وحدت بخشیدن و انسجام دادن ارکان داستان، نقش اساسی دارد و به ایجاز کمک می‌کند. ترجیعات و تکرارهای سنتی از این وحدت اندام‌واری منسجم بی‌بهره‌اند.» (تسلیمی، ۱۳۸۸، ۵۲) این داستان از دو بخش تشکیل می‌شود که در آن‌ها راوی اول‌شخص است و زندگی خود را روایت می‌کند. داستان بر حول محور عشق و مرگ می‌چرخد. راوی **بوف کور** شخصیتی نابهنجار، منزوی، سرخورده، خشم‌گین و متفاوت با دیگران است. زندگی او در هیچ زمینه‌ای معمولی و بهنجار نیست؛ «در **بوف کور** هدایت، مرزهای ظاهری و خشن بین رویا و واقعیت می‌شکند؛ و هر دو به طور موقت، جای یک‌دیگر را می‌گیرند و یک‌دیگر را کامل می‌کنند؛ یا شاید بیش‌تر. یعنی رویا در حال بیداری یا خواب، وسیله‌ای می‌شود برای کشف واقعیت.» (سرشار، ۱۳۸۷، ۵۵) و این ویژگی‌ها سبب می‌شود که **بوف کور** در زمره‌ی آثار سوررئالیستی قرار گیرد.

فضای داستان در بخش اول تاریکی و ظلمت و شب است و در بخش دوم، بخش‌هایی از روشنایی و روز دیده می‌شود. تکرارها در **بوف کور** سبب می‌شوند که شخصیت‌های داستان به هم شبیه و حتی یکی شوند. زن اثیری، لکاته، عمه، دایه و نیز برادر لکاته، پدر و عمو، پیرمرد خنزر پنزری، پیرمرد قوزی و پدر زن راوی، که همگی خنده‌ی خشک و زنده‌ای می‌کنند که مو به تن آدم راست می‌شود. راوی هم درنهایت خنزر پنزری می‌شود و مثل آن پیرمرد می‌خندد. اسحاق‌پور می‌گوید: در **بوف کور** «جغد مثل راوی دور از آبادی زندگی می‌کند و کوری، یک درون‌بینی را به هم‌راه دارد. در همین درون چشمش باز می‌شود. . . سروی که در بوف کور است به‌جای این‌که فاخته در آن بنشیند جغد نشسته است. پیرمرد قوزی آن جاست و در نهایت راوی آن‌جاست.» (اسحاق‌پور، ۱۳۷۳، ۱۰۹) و در جای دیگر می‌گوید: «این دو داستان دو آیته هستند؛ تصویری که در یکی است در دیگری هم هست. راوی که در آیینه و سایه می‌نگرد، خود را می‌بیند یعنی همان خودی که هویت ندارد.» (همان، ۱۸)

۲–۲– خلاصه‌ی داستان:

داستان **بوف کور** دارای دو بخش، و در هر بخش دارای یک حلقه‌ی ارتباطی است. در بخش اول داستان راوی، تنها در بیرون از شهر زندگی می‌کند. کارش نقاشی روی قلم‌دان است؛ یک نقاشی یک‌سان و تکراری روی قلم‌دان‌ها، در این نقاشی‌ها تصویر پیرمردی شبیه جوکیان هند است که زیر درخت سروی، کنار یک جوی آب نشسته است. در آن‌طرف جوی، دختر جوانی که لباسی سیاه پوشیده، به‌طرف پیرمرد خم‌شده و به او گل نیلوفر تعارف می‌کند. راوی توسط عمویش این قلم‌دان‌ها را به هندوستان می‌فرستد و از پول فروش آن‌ها زندگی‌اش را می‌گذراند. یک روز عموی پیرش از هند می‌آید و راوی برای پذیرایی از او به پستوی خانه‌اش می‌رود که شراب موروثی‌اش را از روی رف بیاورد، ولی ناگهان از سوراخ هواخور رف، صحنه‌ی نقاشی روی قلم‌دان‌هایش را به‌صورت زنده و واقعی می‌بیند و مبهوت و مجذوب زیبایی دختر، خاصه چشم‌های درشت و سیاه او می‌شود. راوی از آن‌پس به جست‌جوی دختر می‌پردازد اما هیچ نشانی از او نمی‌یابد. بعد از دو ماه و چهار روز جست‌جو، یک‌شب دختر را جلوی در خانه‌ای می‌بیند. دختر با راوی وارد اتاق می‌شود و روی تخت دراز می‌کشد. راوی از شراب موروثی زهرآلودش قدری در دهان دختر می‌ریزد. و بعد پی می‌برد که دختر مرده است. با جسد دختر در می‌آمیزد و بعد او را قطعه قطعه می‌کند، در چمدانی می‌گذارد و به کمک پیرمرد قوزی دختر را دفن می‌کند. هنگام دفن دختر گلدانی پیدا می‌کنند که چهره همان دختر بر رویش نقاشی شده است. راوی با دیدن این شباهت‌ها متوجه می‌شود که هزاران سال پیش یک نقاش، مثل خودش عاشق دختری زیبا با چشمان درشت و سیاه بوده، و همین، به او دل‌داری می‌دهد. بعد با کشیدن تریاک نشئه می‌شود و به حالت نیمه‌خواب و نیمه اغما فرو می‌رود. و وقتی به خودش می‌آید خود را در اتاق کوچکی می‌یابد که به نظرش غریب و در عین حال آشنا می‌نماید. در بخش دوم داستان، راوی در ری باستان به سر می‌برد. او در کنار عمه، دخترعمه و دایه‌اش بزرگ شده است. دخترعمه‌ی او خواهر رضاعی او و در عین‌حال زن اوست. زنی که با دیگران ارتباط نامشروع دارد و فقط به اسم، همسر راوی است و هیچ رابطه‌ی دیگری با او ندارد. راوی که در حسرت کام‌جویی از همسر لکاته‌اش می‌سوزد، سرانجام بیمار می‌شود. و در نهایت با طرح نقشه‌ی قلبی یک‌شب خود را به شکل پیرمرد خنزر پنزری سر کوچک‌شان در می‌آورد. در تاریکی شب به اتاق همسرش می‌رود و با استفاده از اشتباه او، در حین معاشقه با گزلیکی بی‌اختیار او را می‌کشد. بعد به اتاق خودش برمی‌گردد و وقتی در آیینه نگاه می‌کند می‌بیند که واقعا به شکل پیرمرد خنزر پنزری شده است. در فصل بعد انگار که راوی از خوابی عمیق برخاسته باشد دوباره خود را در اتاقش و کنار بساط منقل و تریاکش می‌بیند. در اتاق به دنبال گلدانی که از پیرمرد گرفته بود می‌گردد و آن را نمی‌یابد. پیرمرد را می‌بیند که با گلدان از آن‌جا می‌رود. راوی به دنبال پیرمرد می‌رود اما پیرمرد با خنده‌ای خشک در مه ناپدید می‌شود. راوی برمی‌گردد و حس می‌کند سراپایش آلوده به خون است و و زن مرده‌ای بر سینه‌اش سنگینی می‌کند.

۲–۳– گروتسک:

در نخستین سال‌های مسیحیت، تصویر انسان و گیاهان و حیوانات را در نقاشی، به شیوه‌ای عجیب درهم می‌آمیختند. دیوارهایی که به این صورت نقاشی شده بودند، برای نخستین بار در نیمه‌ی اول سده‌ی شانزدهم میلادی در رم کشف و در توصیف آن از کلمه‌ی «گروت» و «گروتو» به معنای حفره و غار استفاده شد و «گروتسکو» اشاره به این نوع نقاشی داشت. این کلمه به‌صورت «گروتسک» وارد زبان فرانسه شد و با همین املا در زبان انگلیسی رایج گردید. (ر.ک.تامسون، ۱۳۸۴، ۲۳) در نیمه‌ی دوم سده‌ی شانزدهم میلادی «فرانسوا رابله» از چهره‌های سرشناس طنز و فکاهی ادبیات فرانسه، گروتسک را برای نخستین بار مورداستفاده قرارداد. وی در توصیف و شرح اعضای بدن به‌ویژه نقص‌ها و عیوب جسمانی و اصل زندگی مادی و اجتماعی از تصاویر دوگانه‌ی خنده‌دار و هم‌راه با اغراق و افراط استفاده می‌کرد، امری که بعدها میخائیل باختین از آن به «رنالیسم گروتسک» تعبیر نمود. (ر.ک. پوینده، ۱۳۷۸، ۵۰۸) نیمه‌ی نخست در سده‌ی بیستم، ولفگانک کایزر، گروتسک را به عنوان یک مقوله‌ی مهم هنری معرفی می‌کند و بر جنبه‌های هول‌ناک و اهریمنی گروتسک تأکید می‌کند. «در مقابل، میخائیل باختین بر جنبه‌های کمیک آن تأکید می‌کند و دوگانگی‌های گروتسک را در چارچوب روحیه‌ی کارناوالی، و به‌عنوان نوعی آگاهی مثبت از تباهی و نوزایی در طبیعت و انهدام نوسازی تبیین می‌کند.» (مکاریک، ۱۳۸۴، ۲۴۵) هر دوی این نظریه‌ها شالوده‌های مهمی را برای فهم امروزمین گروتسک فراهم آورده‌اند. «گروتسک به لحاظ ویژگی‌های بیرونی‌اش و به لحاظ واکنشی که بر می‌انگیزد، پدیده‌های دوگانه است، ساختاری است که تقابل‌های دوگانی یا ترکیبی از افکار متضاد را در دل خود دارد. گروتسک هم مجذوب می‌کند و هم می‌رماند، هم می‌خنداند و هم می‌هراساند، هم لذت می‌بخشد و هم منزجر می‌کند.» (همان، ۲۴۴)

در جای دیگر کایزر، ماهیت گروتسک را این‌گونه معرفی می‌کند: «گروتسک تجلی دنیای پریشان و ازخود بیگانه است؛ یعنی دیدن دنیای آشناست از چشم‌اندازی که آن را بس عجیب می‌نماید و این عجیب بودن ممکن است آن را مضحک یا ترس‌ناک جلوه دهد یا هم‌زمان هر دوی این کیفیت‌ها را بدان ببخشد. گروتسک بازی با پوچی‌هاست. به این مفهوم که هنرمند گروتسک پردازد در حالی‌که اضطراب خاطر را با خنده‌ی ظاهر پنهان می‌کند، پوچی عمیق هستی را به بازی می‌گیرد، گروتسک حرکتی است در جهت تسلط بر عنصرهای پلید و شیطانی و طرد آن‌ها.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۳۰–۳۱) به این ترتیب ناهماهنگی بین دو عنصر وحشت و مضحکه باعث نوعی سرگردانی و دودلی در تعیین خنده آوری یا ترس‌ناکی یک اثر می‌گردد و این همان ویژگی بارز گروتسک است. مولفه‌های گروتسک عبارتند از: ناهماهنگی، وحشت و کمیک، تهوع و انزجار، نابهنجاری جسمانی و روانی، نزاع و کشمکش.

Archive Of SID

بررسی و تحلیل مولفه‌های گروتسک در«بوف کور» صادق هدایت| **۹۱**

۳– مؤلفه‌های گروتسک در بوف کور:

۳–۱–ناهماهنگی:

یکی از مشخصه‌های اصلی گروتسک در طی زمان عنصر اصلی ناهماهنگی است. که مصداق آن تضاد و تعرض و آمیزه‌ی امور ناهمگون است یا امتزاج اجزاء نامتجانس. (رک. همان، ۲۵)
این ویژگی گروتسک در **بوف کور**، بیش‌تر در ترکیب نامتجانس فضا و محیط داستان نشان داده می‌شود. در بخش اول داستان هنگامی‌که راوی دختر اثیری را در خیالات خود به خاطر می‌آورد تصاویر زیبا و زشت را در هم می‌آمیزد. «آیا من حقیقتا با او ملاقات کرده بودم؟ هر گز، فقط او را دزدکی و پنهانی از یک سوراخ، از یک روزنه‌ی بدبخت پستوی اتاقم دیدم؛ مثل سگ گرسنه‌ای که روی خاکروب‌ها بو می‌کشد و جست‌جو می‌کند، اما همین‌که از دور زنبیل می‌آورند، از ترس می‌رود و پنهان می‌شود، بعد هم برمی‌گردد که تکه‌های لذیذ خودش را در خاکروب‌هی تازه جست‌جو بکند؛ برای من او یک دسته گل تر و تازه بود که روی خاک‌روب‌ه انداخته باشند.» (هدایت، ۱۳۸۳، ۲۱)

و یا در بخش دوم داستان، وقتی‌که راوی می‌خواهد به توصیف فضای اتاقش که متعلق به دوران کودکی او و همسرش است تصویر زیبای نمای اتاقش را با چهره‌ی زشت و مهوع محتویات اتاق درهم می‌آمیزد و فضایی گروتسکی در داستان ایجاد می‌کند.

«اتاقم مثل همه اتاق‌ها با خشت و آجر روی خرابه‌ی هزاران خانه‌های قدیمی ساخته شده؛ بدنه‌ی سفید کرده و یک حاشیه کتیبه دارد؛ درست شبیه مقبره است . کم‌ترین حالات و جزئیات اتاقم کافی است که ساعت‌های دراز فکر مرا به خودش مشغول بکند مثل کارتن کنج دیوار؛ چون از وقتی‌که بستری شده‌ام به کارهایم کم‌تر رسیدگی می‌کنند. میخ طولیله‌ای که به دیوار کوبیده شده، جای نویی من و زنم بوده ... کمی پایین میخ از گچ دیوار، یک‌تخته ورآمده و از زیرش بوی اشیا و موجوداتی که سابق بر این در این اتاق بوده‌اند، استشمام می‌شود ... بوی عرق تن، بوی ناخوشی‌های قدیمی، بوی دهن، بوی پا، بوی تند شاش ... و بوهای مرده یا در حال نزع که همه‌ی آن‌ها هنوز زنده هستند و علامت مشخصه‌ی خود را نگه داشته‌اند.» (همان، ۵۰–۵۱)

«در گروتسک این ناهماهنگی‌ها نه‌فقط در اثر هنری به‌صورت ناهماهنگی بروز می‌کند، بلکه در واکنشی که برمی‌انگیزد و به حدس و گمان در خلق‌وخوی هنرمند آفرینش‌گر و سرشت روانی او نیز این ناهماهنگی دیده می‌شود.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۲۴)

اشیاء و مکان‌های فرا واقعی که حاصل دید عمیق و غیرمتعارف نویسنده نسبت به محیط دور و بر خود است و با هدف زیر و رو کردن دنیای منطقی و آشکار ساختن بی‌کفایتی فعالیت خودآگاه فراهم می‌شوند. این اشیاء و مکان‌های فرا واقعی و ترس‌ناک، نوعی وحشت و در مواقعی خاص کمیک را در خواننده ایجاد می‌کند و داستان‌ها را در ردیف آثار گروتسکی قرار می‌دهد. در **بوف‌کور** نیز مکان‌ها و اشیاء عجیب و ترس‌ناک و گاهی خنده دار وجود دارد که در خواننده ایجاد وحشت و گاهی خنده می‌کند. در بخش اول داستان، زمانی که راوی برای دفن دختر اثیری به هم‌راه پیرمرد کالسکه‌چی به سمت قبرستان می‌رود، محیط اطراف و مسیر قبرستان را به‌طور هول‌ناک و عجیب و گاهی غیر واقعی توصیف می‌کند.

«اطراف من یک چشم انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود که در خواب و نه در بیداری دیده بودم: کوه‌های بریده بریده، درخت‌های عجیب و غریب تو سری خورده، نفرین‌زده از دو جانب جاده پیدا که از لابه لای آن، خانه‌های خاکستری رنگ به اشکال سه‌گوش، مکعب و منشور با پنجره‌های کوتاه و تاریک بدون شیشه دیده می‌شد، این پنجره‌ها به چشم‌های گیج کسی که تب هذیانی داشته باشد، شبیه بود. نمی‌دانم دیوارها با خودشان چه داشتند که سرما و برودت را تا قلب انسان انتقال می‌دادند. مثل این بود که هر گز یک موجود زنده نمی توانست در این خانه‌ها مسکن داشته باشد.» (هدایت، ۱۳۸۳، ۳۴)

۳–۲–وحشت‌آور و کمیک:

یکی از مشخصه‌های ذاتی گروتسک آمیزش دو عنصر وحشت و کمیک است. به‌گونه‌ای که از این ویژگی به عنوان معیاری اساسی در تشخیص و شناخت گروتسک استفاده می‌شود. آمیزش دو عنصر متضاد وحشت و کمیک که باعث برانگیختگی احساس ابهام و دوگانگی در مخاطب می‌شود، در واقع نشان‌گر چهره‌های متفاوت و تفکیک‌ناپذیر حیات است. البته آمیزش این دو عنصر ناهم‌ساز همیشه به‌صورت متوازن نیست و گاهی یکی پررنگ‌تر و جلوه‌گرت‌ر از دیگری است. «گروتسک در عین خنده دار بودن، وحشت آفرین است. چیزی که پیش از این آشنا بوده، توسط گروتسک چند معنا و چند شقه می‌شود و همین فرم تازه احساسات متناقضی مثل شادی و وحشت را بر می‌انگیزاند که در تصاویر گروتسکی متجلی می‌شود.» (کوندرا، ۱۳۸۳، ۲۵۴)
از میان‌صحنه‌های فراوان این داستان که بر این ویژگی گروتسک دلالت دارد؛ زمانی است که دختر اثیری در اتاق راوی و روی تخت مرده است و راوی سعی می‌کند تصویری از صورت او نقاشی کند اما حالت چشم‌های دختر را فراموش می‌کند و دختری که مرده بود برای یک لحظه چشمانش را می‌گشاید و به او نگاه می‌کند.

«آن چشم‌ها را نمی‌توانستم روی کاغذ بیاورم؛ یک مرتبه همه‌ی زندگی و یادبود آن چشم‌ها از خاطرم محو شده بود. کوشش من بیهوده بود، هر چه به صورت او نگاه می‌کردم، نمی‌توانستم حالت آن را به خاطر بیاورم؛ ناگهان دیدم در همین وقت گونه‌های او کم کم گل انداخت،

Archive Of SID

بررسی و تحلیل مولفه‌های گروتسک در«بوف کور» صادق هدایت/ **۹۳**

یک رنگ سرخ جگرکی مثل رنگ گوشت جلوی دکان قصابی بو، جان گرفت و چشمه‌ای بی‌اندازه باز و متعجب او– چشم‌هایی که همه‌ی فروغ زندگی در آن جمع شده بود و با روشنائی ناخوشی می‌درخشید– چشم‌هایی بی نار سرزنش دهنده‌ی او خیلی آهسته باز و به صورت من نگاه کرد. برای اولین بار بود که او متوجه من شد، به من نگاه کرد و دومرتبه چشم‌هایش به هم رفت.» (هدایت، ۱۳۸۳، ۳۰)

«حل‌وفصل نشدن تعارض در گروتسک اهمیت دارد و کمک می‌کند که گروتسک از سایر شیوه‌ها یا مقولات گفتمان ادبی متمایز شود . . . طنز و باطل‌نما هم بر همین نوع تعارض یا تقابل استوارند، و تمامی نظریه‌های کمیک بر مفهومی از ناهم‌خوانی، تعارض، جمع اضداد و از این قبیل استوارند.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۲۵)

برتون از طنزی واقع‌گرا به‌عنوان نقاب نومیدی یاد می‌کند که هیچ‌گونه ارتباطی با شوخی و فانتری ندارد. این طنز خنده‌ای است آمیخته به ناسزا که برای مقابله با عقاید رایج و گفتار جهانی آن‌ها، از اعماق درون عاصی برمی آید. لوناچارسکی نویسنده‌ی روسی می‌گوید: «طنز باید شادمانه . . . و خشم‌آگین باشد.» (لوناچارسکی، ۱۳۵۱، ۷۲)
طنز به‌کار رفته در **بوف‌کور** هدایت نیز، با یک احساس یأس و ناشکیبایی هم‌راه است و راوی انزجار و یأس خود را در قالب طنز بیان می‌کند. در بخش دوم داستان، زمانی که راوی برای دیدن جسد عمه‌اش به اتاق می‌رود و دخترعمه‌اش را می‌بیند. در حین بوسیدن او، شوهر عمه‌اش وارد اتاق می‌شود و با دیدن آن‌ها خنده‌ی خشک و زنده‌ای می‌کند که مو به تن آدم راست می‌شود.

«ولی در این لحظه پرده‌ی اتاق مجاور پس رفت و شوهرعمه‌ام، پدر همین لکاته، قوز‌کرده و شال‌گردن بسته وارد اتاق شد. خنده‌ی خشک و زنده‌ی چندش‌انگیزی کرد. مو به تن آدم راست می‌شد، به‌طوری‌که شانه‌هایش تکان می‌خورد، ولی به‌طرف ما نگاه نکرد. من از زور خجالت می‌خواستم به زمین فرو روم، و اگر می‌توانستم یک سیلی محکم به صورت مرده می‌زدم که به حالت تمسخرآمیز به ما نگاه می‌کرد.» (هدایت، ۱۳۸۳، ۶۰)

در این قسمت از داستان وجه کمیک و وحشت گروتسکی دیده می‌شود و راوی به روایت صحنه‌هایی سوگ‌ناک از داستان هم‌راه با طنز می‌پردازد. پلسنر از دیدگاه انسان‌شناسی فلسفی می‌گوید: «خنده تأییدی است بر موقعیت عجیب انسان در جهان طبیعت.» (کریچلی، ۱۳۸۴، ۴۰ – ۴۱)

۳–۳– اغراق و زیاده‌روی:

یکی دیگر از شگردهای گروتسک افراط در اغراق است. «همیشه بر سر این مسئله توافق بوده که گروتسک اغراق آلود بوده است، که عنصر برجسته مبالغه در آن هست. افراط این کیفیت غالباً سبب شده که گروتسک را با فانتری مرتبط بدانند. . . اگر فانتری صرفاً به معنای انحرافی بارز از بهنجار و طبیعی باشد آن وقت گروتسک بی‌تردید فانتری است. اما اگر معیار این باشد که آیا مطلب به‌گونه‌ای فانتری ارائه شده یا واقع‌گرایانه، آن‌وقت محتمل‌تر است که نتیجه بگیریم گروتسک نه‌فقط اصلاً خویشاوندی با فانتری ندارد بلکه مسلم می‌شود که جهان گروتسک جهان خود ماست.» (همان، ۲۸–۲۷)

یکی از نمونه‌های اغراق گروتسکی جنون و دیوانگی است که راهی به‌سوی عالم ناهشیاری و واقعیت برتر است. دیوانگان در دنیای رویا و وهم زندگی می‌کنند و دیدگاه‌های تازه‌ای را درباره‌ی این عالمی که در آن‌همه چیز مجاز است، به روی ما می‌گشایند. آن‌ها در تخیل خویش از آرامش زیادی برخوردارند و از هذیان خویش لذت می‌برند. در **بوف‌کور** صادق هدایت، دیوانگی با مرگ و عشق رابطه‌ی متقابل دارد. برای مثال، در بخش اول داستان، بعد از مردن دختر اثیری، راوی مجبور است شب را با یک مرده در یک اتاق تاریک و سرد به سر ببرد. در این فضای هول‌ناک و تاریک، راوی در حین داشتن اضطراب و ناهنجاری‌های روانی و حالتی شبیه جنون، تصمیم می‌گیرد تصویری از دختر مرده روی کاغذ بکشد.

«به نظرم آمد تا دنیا دنیا است، تا من بوده‌ام، یک مرده، یک مرده‌ی سرد و بی‌حس و حرکت در اتاق تاریک با من بوده است. در این لحظه افکارم منجمد شده بود؛ یک زندگی منحصر به فرد عجیب در من تولید شد. چون زندگی‌ام مربوط به همه‌ی هستی‌هایم می‌شد که دور از من بودند، به همه‌ی سایه‌هایی که در اطرافم می‌لرزیدند؛ و وابستگی عمیق و جدایی‌ناپذیر با دنیا و حرکت موجودات و طبیعت داشتم و به وسیله‌ی رشته‌های نامرئی، جریان اضطرابی بین من و همه‌ی طبیعت برقرار شده بود. هیچ‌گونه فکر و خیالی به نظرم غیر طبیعی نمی‌آمد. . . اما در تمام هستی خودم ذوقی سرشار و حرارت مفرطی حس می‌کردم، یک‌جور ویر و شور مخصوصی بود؛ می‌خواستم این چشم‌هایی که برای همیشه به هم‌بسته شده بود، روی کاغذ بکشم و برای خودم نگه دارم. این فکر دست خودم نبود. آن‌هم وقتی‌که آدم با یک مرده محبوس است؛ همین فکر شادی مخصوصی در من تولید کرد.» (همان، ۲۷–۲۸)

۳–۴–نابهنجاری:

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز گروتسک نابهنجاری است «تجربه هم‌زمان سرگرم شدن و اشمئزاز، خنده و وحشت، نشاط و بیزاری دست‌کم تا حدودی واکنشی است به چیزی که بسیار نابهنجار است. . . به‌محض این‌که نابهنجاری به درجه‌ی معینی برسد، لذتی که ناشی از تازگی و سرگرم‌کننده بودن انحراف از بهنجار است، به ترس از ناآشنا و ناشناخته تبدیل می‌شود. شادمانی و لذت از آن چه با استانداردها و هنجارهای

پذیرفته مغایر است. این که می‌بینیم این هنجارها به طور جدی در معرض خطر یا حمله قرار گرفته‌اند جای به ترس و خشم می‌دهد.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۲۹)
ناپهنجاری اغلب به‌صورت جسمانی و روانی در شخصیت‌های داستان بروز می‌کند. این ناپهنجاری‌ها در **بوف کور** بیش‌تر به‌صورت مشکلات روانی دیده می‌شود. در بیش‌تر قسمت‌های داستان راوی به علت عقده‌ها و حقارت‌هایش به انسانی پرخاش‌گر، منزوی و خطرناک تبدیل می‌شود. در بخش اول داستان، هنگامی‌که راوی جسد قطعه قطعه شده‌ی دختر اثیری را در چمدان به هم‌راه پیرمرد کالسکه‌چی به قبرستان می‌برد، ناهنجارهای جسمانی اسب‌ها و حالات روانی راوی به این صورت روایت می‌شود.

«دیدم یک کالسکه‌ی نعش کش کهنه و اسقاط، دم در است که به آن دو اسب سیاه لاغر مثل تشریح بسته شده بود؛ پیرمرد، قوز کرده، آن بالا روی نشیمن نشسته بود و یک شلاق بلند در دست داشت، ولی اصلا برنگشت به‌طرف من نگاه بکند. من چمدان را به زحمت در درون کالسکه گذاشتم تا بتوانم اطراف را ببینم؛ بعد چمدان را روی سینه‌ام لغزانیدم و با دو دستم محکم نگه داشتم. شلاق در هوا صدا کرد، اسب‌ها نفس‌زنان به راه افتادند، از بینی آن‌ها بخار نفس‌هایشان مثل لوله‌ی دود در هوای بارانی دیده می‌شد و خیزهای بلند و ملایمی بر می‌داشتند؛ دسته‌ای لاغر بلند آن‌ها مثل دزدی که طبق قانون انگشت‌هایش را بریده و در روغن داغ‌کرده فروکرده باشند، آهسته، بلند و بی‌صدا روی زمین گذاشته می‌شد.» (هدایت، ۱۳۸۳، ۳۳–۳۴)

و یا در بخش دوم داستان راوی عقده‌ها و ناهنجاری‌های روانی خود را به علت ناکامی با همسر اش، با پیدا کردن مرده‌های فاسق برای رابطه با او نشان می‌دهد.

«خواستم به هر وسیله‌ای شده با فاسق‌های او رابطه پیدا بکنم، این را دیگر کسی باور نخواهد کرد! از هر کسی که شنیده بودم خوشش می‌آمد، کشیک می‌کشیدم، می‌رفتم هزار جور خفت مذلت به خودم هموار می‌کردم، با آن شخص آشنا می‌شدم، تملقش را می‌گفتم و او را برایش غر می‌زدم و می‌آوردم. . . همه‌ی آن‌ها را به من ترجیح می‌داد! با چه خفت و خواری، خودم را کوچک و ذلیل می‌کردم، کسی باور نخواهد کرد. می‌ترسیدم زخم از دستم برود.» (همان، ۶۲)

این نمونه‌های گروتسکی در **بوف کور**، حالتی مضحک و ترس‌ناک را برای خواننده به هم‌راه دارد و به بیان‌دیگر می‌توان گفت باعث نوعی سوگند در خواننده می‌شود.

گاهی نیز تعارض‌ها و تقابل‌های درونی در داستان‌های گروتسکی باعث کشمکش، نزاع و ایجاد بحران در داستان می‌شود و این نزاع‌ها در بین شخصیت‌ها داستان دیده می‌شود. در این حالت‌ها، شخصیت‌های داستان شخصیت‌های داستان که دارای ناهنجاری‌های جسمانی و روانی هستند، مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرند و در نزاع و کشمکشی وحشیانه اصول و قواعد انسانی و اخلاقی را زیر پا می‌گذارند. نمونه‌ی این نزاع‌ها را می‌توان در بخش دوم داستان **بوف کور** دید. زمانی که راوی از بی میلی و رابطه‌ی سرد همسر لکاته‌اش با او، دچار عقده و حقارت شده و بیمار می‌شود ونیز به دلیل حامله بودن همسرش در رابطه با مردان دیگر، به نزاع و پرخاش‌گری با اطرافیانش می‌پردازد.

«ظهر که دایه‌ام ناهارم را آورد، من زدم زیر کاسه‌ی آش، فریاد کشیدم؛ با تمام قوایم فریاد کشیدم. همه‌ی اهل خانه آمدند جلوی اتاقم جمع شدند. آن‌هم آمد و زود رد شد. به شکمش نگاه کردم، بالاآمده بود. هنوز نزاییده بود. رفتند حکیم باشی را خبر کردند؛ من پیش خودم کیف می‌کردم که اقل‌ا این احمق‌ها را به زحمت انداخته‌ام.» (همان، ۸۱)

۳– نتیجه‌گیری

بوف کور اثر صادق هدایت، یکی از داستان‌هایی است که شیوه‌ی گروتسک در آن بسیار به کار رفته است. در این اثر، مؤلفه‌های گروتسک از قبیل ناهماهنگی و ترکیب نامتجانس فضا و محیط داستان، آمیزه‌ای از احساس وحشت و کمیک، ناپهنجاری‌های روانی و جسمانی شخصیت‌ها، ترسیم محیطی مهوع و خوف‌ناک و گاهی خنده دار، نزاع و کشمکش‌های شخصیت‌های داستان مخاطب را به سوگ خند وا می‌دارد. و در او احساس توأمان تراژیک و کمیک ایجاد می‌کند. جهانی که در **بوف کور** وجود دارد، جهانی آشفته، بی‌نظم، مضحک و متعفن است که در آن مرزهای خنده و انزجار به سختی دیده می‌شود. **بوف کور** هدایت، اثری سوررئالیستی است و در آن نویسنده به توصیف جهانی مجهول و وهمی می‌پردازد و اساس آن بر پایه‌ی وهم و تردید و شک است. واقعیت‌های عادی و روزمره در **بوف کور** بیش‌تر مافوق طبیعی به نظر می‌آید و جهانی غیر عادی، وهمی و اسرارآمیز به وجود می‌آورد. شهرها و خانه‌ها و حتی شخصیت‌های داستان خصوصیت و کیفیت مرموزی پیدا می‌کنند.

در این داستان مؤلفه‌های گروتسکی، مصداق‌ها و مؤلفه‌های ی مانند جنون و دیوانگی راوی، دنیای وهم و خیالی که راوی همواره در آن سیر می‌کند، اشیاء و مکان‌های فرا واقعی در هر دو بخش داستان خاصه در بخش اول به وفور دیده می‌شود. طنزی که گاهی با تراژیک هم‌راه است در بیش‌تر قسمت‌های داستان، راوی از خنده‌ای سخن می‌گوید که ناشنیدن آن مو به تن آدم راست می‌شود. در کل می‌توان گفت که بوف کور اثری است با ویژگی‌های گروتسکی که رگه‌هایی از طنز نیز در آن به چشم می‌خورد.

Archive Of SID

بررسی و تحلیل مولفه‌های گروتسک در«بوف کور» صادق هدایت/ **۹۵**

منابع

۱– اسحاق‌پور، یوسف. (۱۳۷۳). *بر مزار صادق هدایت*، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، تهران: باغ آینه.

۲– اصلانی، محمدرضا. (۱۳۸۵). *فرهنگ و اصطلاحات طنز*، چاپ اول، تهران: انتشارات کاروان.

۳–باختین،میخائیل. (۱۳۷۷). *رابله،فرهنگ خنده آور مردمی، کارناوال و رئالیسم گروتسک*، مترجم محمد جعفر پوینده،تهران:انتشارات نقش جهان.

۴– تامسون، فیلیپ. (۱۳۸۴). *گروتسک*، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

۵– تسلیمی، علی. (۱۳۸۸). *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (داستان)*، چاپ اول، تهران: کتاب آمه.

۶– سرشار، محمدرضا. (۱۳۸۷). *حقیقت بوف‌کور، نقدی متفاوت بر بوف کور شاخص‌ترین اثر صادق هدایت*، چاپ اول، تهران: کانون اندیشه‌ی جوانان.

۷– کریچلی، سیمون. (۱۳۸۴). *در باب طنز*، ترجمه سهیل سَمّی، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.

۸– کوندرا، میلان. (۱۳۸۳). *هنر داستان‌نویسی*، ترجمه‌ی پرویز همایون پوربخت، چاپ ششم، تهران، نشر قطره.

۹– لونا چارسکی، آناتولی واسیلی. (۱۳۵۱). *چند گفتار در مورد ادبیات*، ترجمه‌ی عین. نوریان، چاپ اول، تهران: انتشارات پویا.

۱۰– مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۴). *دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه‌ی مهران مهاجر، محمد نبوی، چاپ اول، تهران: نشر آگه.

۱۱– هدایت، صادق. (۱۳۸۳). *بوف کور*، تهران: انتشارات صادق هدایت.